

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۴، پیاپی ۱۰۱، تابستان ۱۳۹۱

نگرشی بر قیام رافع بن لیث

محسن رحمتی^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۸

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۱۱

چکیده

یکی از مهم‌ترین قیام‌های خراسان علیه خلافت عباسی، قیام رافع بن لیث است. این قیام در اواخر خلافت هارون الرشید در سال ۱۹۰ ق در ماوراءالنهر رخ داد و آخرین قیامی بود که در قرن دوم خلافت عباسی را به چالش کشید. رهبر این قیام با بهره‌گیری از نارضایتی مردم از رفتار ظالمانه ابن ماهان، قتل‌عام برمکیان و بی‌توجهی به خواسته‌های اهالی خراسان، توانست توده وسیعی از اعراب و ایرانیان آن سامان را گرد خویش آورد. این قیام به سرعت در میان اهالی ماوراءالنهر گسترش یافت و با پیوستن برخی افراد یا گروه‌ها با انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی، سراسر ماوراءالنهر را از چاچ و فرغانه تا سغد و بلخ فراگرفت. رافع با دعوت به بنی‌امیه، عملاً به نابودی خلافت عباسی همت گماشت و کوشش‌های فرماندهان عباسی برای سرکوبی این قیام به جایی نرسید؛ چنان‌که هارون با وجود بیماری‌اش عازم خراسان شد و با انتخاب مأمون به حکومت خراسان، به مقابله با رافع برخاست. حضور مأمون در خراسان و به‌دست

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان mohsenrahmati45@yahoo.com

آوردن قلب‌های مردم، هواداران رافع را پراکنده کرد و سرانجام در سال ۱۹۴ق او را به تسلیم واداشت.

این مقاله درصدد است تا با روش توصیفی-تحلیلی، تا حد امکان علل بروز قیام رافع در ماوراءالنهر و عوامل موقعیت‌ساز آن، ماهیت فکری و اجتماعی قیام و فرایند تحولات آن، دلایل گسترش اولیه این قیام و پیوستن مردم به آن و سرانجام عوامل ناکامی آن را بررسی و تحلیل کند.

واژه‌های کلیدی: رافع بن لیث، خراسان، ماوراءالنهر، عباسیان.

۱. مقدمه

با فتح ماوراءالنهر، آن منطقه به بخشی از خراسان بزرگ تبدیل شد. با اینکه اهالی خراسان بزرگ بنیادی‌ترین نقش را در استقرار خلافت عباسی داشتند، از ابتدای حاکمیت عباسیان تا پایان قرن دوم خراسان (و ماوراءالنهر به‌عنوان جزئی از آن ایالت) همواره غرق شورش و ناآرامی بود.^۱ یکی از این ناآرامی‌ها، قیام رافع بن لیث است. این قیام از هر نظر با قیام‌های دیگر آن قرن تفاوت ماهوی داشت و آخرین حلقه از زنجیره قیام‌ها و ناآرامی‌های خراسان قرن دوم بود که در اواخر خلافت هارون الرشید رخ داد و بیش از چهار سال ادامه یافت.

اهمیت این قیام در این است که در آخرین سال‌ها و روزهای خلافت هارون رخ داد و شدت آن به‌حدی بود که از نظر درباریان خلافت، مهار آن ناممکن به نظر می‌رسید؛ چنان‌که خلیفه باوجود بیماری‌اش از بغداد به خراسان رفت تا خود به این مسئله رسیدگی و قیام را سرکوب کند. هدف مقاله حاضر، بررسی ابعاد مختلف قیام و پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست:

۱. قیام رافع بن لیث بر اثر چه عواملی پدید آمد و در پی چه اهدافی بود؟

۱. قیام شریک بن شیخ مهری در اواخر ۱۳۲ تا اواسط ۱۳۳ق، جنبش سنباد در ۱۳۸ تا ۱۴۰ق، جنبش اسحاق ترک در ۱۴۰ق، قیام استادسیس ۱۴۹ تا ۱۵۳ق، جنبش المقنع ۱۵۰ تا ۱۶۳ق، قیام یوسف البرم در ۱۶۰ تا ۱۶۱ق، قیام ابوالخصیب نسایی در ۱۸۱ تا ۱۸۵ق و قیام رافع بن لیث از ۱۹۰ تا ۱۹۴ق.

۲. ماهیت اجتماعی این قیام چگونه بوده است؟

۳. سرنوشت این قیام چگونه رقم خورد و چرا؟

۲. پیشینه تحقیق

سکوت منابع یا ایجاز سخن آن‌ها درباره قیام رافع، موجب ابهام یا ناشناختگی ابعاد مختلف این قیام شده است.^۱ مستشرقان فقط در بررسی حوادث جهان اسلام در عهد عباسیان، شرح روایی مختصری درباره این قیام نوشته‌اند (Gibb, 1970: 98؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/ ۴۳۹؛ فرای، ۱۳۶۵: ۴۷؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۰۵؛ متحده، ۱۳۷۲: ۶۵؛ اشپولر، ۱۳۷۲: ۱/ ۹۱-۹۲؛ باسورث، ۱۳۷۲: ۸۱-۸۱). فقط التون دنیل (۱۳۶۷: ۱۸۷-۱۹۰) شرح به نسبت کامل تری از این قیام بیان کرده است. او نیز از دیدگاه خاص خود، یعنی تبیین نظریه تضاد آرمان خراسانی‌ها با عباسیان به این قیام پرداخته و از تبیین دیگر ابعاد قیام نظیر اهداف قیام، علل قیام و هواداران آن غافل مانده یا به اختصار از آن‌ها گذشته است. محققان ایرانی نیز اشاراتی کوتاه و یا شرح روایی بسیار مختصری در باب آن آورده‌اند (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۶۷؛ همو، ۱۳۶۸: ۴۵۸؛ فیاض، ۱۳۷۲: ۲۲۱؛ خضری، ۱۳۸۴: ۶۳). اکبری به منظور تبیین مسئله پژوهش خود، یعنی دلایل حضور هارون در خراسان به این قیام توجه کرده و در کنار سایر عوامل، شرح توصیفی و روایی مفصلی از این قیام آورده و از تحلیل و تحلیل ابعاد

۱. برای آگاهی از این گونه روایت‌ها نک: یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/ ۲۹۸ و ۳۰۵-۳۰۶؛ همو، ۱۴۲۲: ۱۳۹-۱۴۰؛ طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۵۸-۲۵۹، ۲۶۱-۲۷۶، ۲۶۲، و ۳۰۲-۳۰۴؛ دینوری، بی تا: ۳۹۱؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۷/ ۳۹۸-۳۹۶؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۳۹۰: ۱۹۷۰: ۱۶۷؛ بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/ ۱۲۰۳-۱۲۰۴؛ بلخی، ۱۴۳۱: ۴۸۲؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۵۲-۲۵۳ و ۲۵۵؛ خلیفه بن خیاط، ۱۹۶۸: ۷۳۸-۷۳۷ و ۷۵۳؛ بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۲؛ ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۸۳-۱۸۴؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۷۹؛ ابن شادی، ۱۳۱۸: ۳۴۸؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۰۴؛ عوفی، ۱۳۶۷: ۱۲۹-۱۳۰؛ ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۵/ ۵۳۷-۵۳۸، ۵۵۱، ۵۵۳ و ۵۷۳؛ ۶/ ۱۲؛ ابن ظافر، ۱۴۲۲: ۲۴۸؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۶/ ۱۹۵، ۲۰۳-۲۰۵ و ۲۰۹؛ ابن عبری، ۱۳۷۷: ۱۷۹؛ ابن طقطقی، ۱۸۵۸: ۲۳۴؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۰۷؛ ابن تغریبندی، ۱۳۹۲/۱۹۷۲: ۱/ ۱۳۲-۱۳۳؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳/ ۲۸۷-۲۹۰؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/ ۲۶۰۸-۲۶۰۹؛ فصیح خوانی، ۱۳۳۹: ۱/ ۲۵۴-۲۵۷؛ قزوینی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۴۲۱-۱۴۲۲، ۱۴۲۷-۱۴۲۹ و ۱۴۳۵. حتی مسعودی که روایت‌های مشروحی درباره تاریخ عباسیان آورده، اصولاً از رافع سخن نگفته است. او در *مروج الذهب* (۱۴۰۸: ۳/ ۳۷۵) گفته است که درباره رافع در کتاب‌های دیگرش مطلب آورده؛ ولی در *التنبيه والاشراف* و بخش‌های برجای مانده از *خبارالزمان* چیزی دیده نمی‌شود.

مختلف آن بازمانده و حتی به خطا، این قیام را مطابق طرح و نقشه ابن ماهان بر شمرده است (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

۳. هویت سرکرده قیام

سرکرده قیام رافع فرزند لیث و نوه نصر بن سیار، آخرین حکمران اموی خراسان بود (بلاذری، ۱۴۲۴: ۱۱/۱۰۲؛ ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۸۴). با توجه به انتساب آن‌ها به نصر بن سیار و نفرتی که در عهد عباسی نسبت به امویان وجود داشت، این سؤال پیش می‌آید که در این صورت، علت نفوذ رافع در ماوراءالنهر چه بود که اکثریت اهالی ماوراءالنهر و خراسان و حتی مرو نیز به هواداری از او برخاستند. آیا نفوذ او مبتنی بر نبوغ شخصی‌اش، قدرت قبیله‌ای یا نفوذ مذهبی‌اش بود؟

به گزارش منابع، او از اعراب ساکن ماوراءالنهر و از عشیره کنانه (از قبایل مضری) بود (بلاذری، ۱۴۲۴: ۱۱/۸۳ و ۱۰۰؛ نسفی، ۱۳۷۸: ۱۶۲).^۱ بلعمی (۱۳۸۹: ۴/۱۲۰۳) او را از سپاهیان خلیفه در سمرقند می‌داند. یعقوبی (۱۴۱۹: ۲/۲۹۸) چنان از او یاد می‌کند که گویی مقیم بغداد بود و از طرف ابن‌ماهان به حکومت سمرقند منصوب شد. برخی نیز او را حکمران سمرقند از قبل ابن‌ماهان می‌دانند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۳).

نیای رافع، نصر بن سیار، پس از مدت‌ها مبارزه با داعیان نهضت عباسی، در سال ۱۳۰ق به سوی دمشق گریخت؛ اما در میانه راه در گذشت (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۳۵۳). پس از مرگ نصر بن سیار از او و فرزندانش نامی در میان نیست. نسب‌شناسان او را صاحب فرزندان متعدد می‌دانند (بلاذری، ۱۴۲۴: ۱۱/۱۰۲؛ ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۸۴). ابن‌اعثم (۱۴۱۱: ۷/۳۲۶) از قتل فرزندان او در سال ۱۳۱ق خبر می‌دهد؛ اما معلوم نمی‌کند که چند نفر بودند. ابن حزم (۱۴۰۳: ۱۸۴) فقط مرگ پسرش، تمیم بن نصر، را ثبت کرده است.

۱. نسب او به این شرح است: ابوالمظفر رافع بن الیث بن نصر بن سیار بن رافع بن جری بن ربیع بن عامر بن عوف بن جندع بن لیث بن بکر بن عبدمنات بن کنانه (نک بلاذری، ۱۴۲۴: ۱۱/۱۰۱-۱۰۲؛ ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۸۴-۱۸۰).

در جریان سرکوبی قیام المقتنع در سال ۱۶۰ق، از دو فرزندش لیث و محمدبن نصر و فرزند برادرشان حسان بن تمیم بن نصر سخن به میان می‌آید که با شورشیان نبرد می‌کردند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۷۹؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۵: ۶/ ۳۹). منابع از چگونگی نجات یافتن آن‌ها از کشتارهای خونین اوایل نهضت عباسی سخنی نگفته‌اند. اما با توجه به اینکه طبری (۱۴۱۸: ۷/ ۱۰۹-۱۲۴) از لیث بن نصر با عنوان مولای مهدی (خلیفه عباسی) یاد کرده است، می‌توان تصور کرد که آن‌ها با پیوستن به مهدی از مرگ نجات یافته باشند. آن‌ها ظاهراً برای جلب توجه عباسیان وارد خدمات نظامی شدند. لیث با ابراز لیاقت توانست در سال ۱۶۵ق عنوان حکمرانی سند را از مهدی بگیرد (همان، ۱۲۴). نیم قرن بعد از رافع، در حمله یعقوب لیث به ماوراءالنهر از حضور نوه او - ابوهاشم محمدبن مبشر بن رافع بن لیث - در سپاه سامانی خبر می‌رسد (ابن‌اثیر، ۱۴۱۵: ۷/ ۲۸۰) که مدت زمان کوتاهی به فرماندهی سپاه تعیین شد.

با توجه به حضور این افراد (یعنی هم پدر رافع و هم نوه‌اش) در سپاه، معقول به نظر می‌رسد رافع نیز فردی سپاهی فرض شود. همچنین، با توجه به اینکه تا چند قرن بعد، بخشی از سمرقند به نام او «قصر رافع» خوانده می‌شد (سمعانی، ۱۴۱۹: ۴/ ۵۱۳-۵۱۴؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۴/ ۳۵۷)؛ نشان می‌دهد او در ماوراءالنهر حضور داشته و انتسابش به نصر بن سیار برای او موقعیتی فراهم کرده بود تا «روی‌شناس و مهتر» و یا از «بزرگان سپاه» باشد (بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/ ۱۲۰۳؛ ابن‌خلدون، ۱۴۲۱: ۳/ ۲۸۷).

فرای (۱۳۶۳: ۲۰۵) بدون ذکر مأخذ رافع را پرورده برمکیان می‌داند. ابن‌ندیم (۱۳۸۱: ۱۹۸-۱۹۹ و ۲۰۶) نیز خطیبی به نام ابوریع محمدبن لیث را پرورده برمکیان می‌شمارد. ابن‌عبدربه (۲۰۰۱: ۲/ ۲۱۵، ۴/ ۱۸۷) نیز بر ذوق ادبی و پیوند وی با خلفای عباسی و برمکیان صحه می‌گذارد. اگرچه هیچ دلیل محکمی برای ایجاد ارتباط میان این فرد با رافع وجود ندارد، براساس هواداری محمدبن لیث از بنی‌امیه (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۱۹۹) و نیز ذوق ادبی لیث، پدر رافع، (ابن‌حزم، ۱۴۰۳: ۱۸۴) شاید بتوان تصور کرد که این محمد یکی از برادران رافع بوده؛ در این صورت ارتباط میان رافع و برمکیان تا حدی آشکار می‌شود.

۴. زمان و مکان قیام

بیشتر مورخان آغاز قیام را سال ۱۹۰ ق و پایان آن را نیز محرم ۱۹۴ ق ذکر کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۵۸-۲۵۹؛ یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/ ۲۹۸ و ۳۰۶؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۶/ ۱۹۵؛ ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۵/ ۵۳۷؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۵۲-۲۵۳). بنابراین، قیام از اوایل سال ۱۹۰ تا اوایل ۱۹۴ ق، قریب به چهار سال کامل قمری را دربرمی‌گیرد.

دینوری (بی تا: ۳۹۱) مرکز قیام را خراسان به معنای عام نوشته است. و ابن قتیبه (۱۳۹۰: ۱۶۷) مرکز قیام را تخارستان دانسته است؛ اما اکثر منابع مرکز قیام را سمرقند ذکر کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۵۸-۲۵۹؛ خلیفه بن خیاط، ۱۹۶۸: ۲/ ۷۳۷؛ یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/ ۲۹۸؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۵۲؛ ابن طقطقی، ۱۸۵۸: ۲۳۴؛ ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۵/ ۵۳۷، گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۲). در اندک زمانی اهالی چاچ، فرغانه، خجند، اسروشنه، چغانیان، بخارا، خوارزم، ختل و دیگر ولایت‌ها و شهرهای بلخ و سغد و ماوراءالنهر به او پیوستند و به یاری او برخاستند (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/ ۳۰۵-۳۰۶)؛ چنان که مدتی بعد، بخارا را مرکز قیام قرار داد و قصد داشت از آنجا به خراسان پیشروی کند (بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/ ۱۲۰۵). بنابراین، می‌توان سراسر ماوراءالنهر از فرغانه تا خوارزم را محدوده مکانی قیام در نظر گرفت. همچنین، در اواخر سال ۱۹۱ ق، پس از رفتن ابن ماهان از بلخ به مرو، شورشیان بلخ (و احتمالاً نواحی وابسته بدان) را تحت اختیار گرفتند که پس از آمدن هرثمه به حکومت خراسان، در جمادی‌الآخر ۱۹۲ ق آن را تسلیم هرثمه کردند. ترکان قرلق، اغوز و تبت در شرق و شمال سیحون نیز به حمایت از او پرداختند (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/ ۳۰۵).

۵. عوامل و زمینه‌های قیام

مورخان اغراض شخصی را مهم‌ترین عامل قیام رافع علیه خلافت عباسی می‌دانند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۵۸-۲۵۹؛ ابن تغریبندی، ۱۹۷۲: ۲/ ۱۳۲-۱۳۳).^۱ بر این اساس، محققان نیز علت قیام او را عدم

۱. رافع همسر یحیی بن اشعث الطایبی را فریفت و با راهنمایی او از طریق تظاهر به ارتداد، حکم طلاق او را در غیاب همسرش گرفت و با او ازدواج کرد. همسر سابق آن زن به هارون پناه برد و هارون ضمن مردود دانستن این ازدواج، به ابن ماهان دستور داد تا بر رافع حد شرعی جاری کند و او را وادارد که زن را طلاق گوید. حکمران سمرقند، سلیمان بن حمید ازدی، طبق دستور

تمکین به حکم شرعی خود دانسته‌اند (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۶۷). اما این پرسش ذهن پژوهشگر را به خود مشغول می‌کند که آیا این مسئله کاملاً شخصی می‌توانست آن‌همه افراد را از اطراف و اکناف حول رافع گرد آورد. مطالعه منابع و متون تاریخی نشان می‌دهد این قیام باید زمینه‌ها و دلایل اجتماعی و سیاسی عمیقی داشته باشد که شاید بتوان آن‌ها را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۵-۱. اوضاع اقتصادی و اجتماعی خراسان

وضعیت اقتصادی و اجتماعی خراسان به شدت با موقعیت جغرافیایی آن پیوند خورده بود. این ایالت به عنوان بزرگ‌ترین و شرقی‌ترین ایالت ایران در قرن‌های نخستین اسلامی، به چهار قسمت (ربع) به مرکزیت نیشاپور، مرو، بلخ و هرات تقسیم شده بود (استخری، ۱۳۶۸: ۲۰۳؛ مقدسی، ۱۴۳۱: ۲۷۶؛ برای اطلاع بیشتر نک: لسترنج، ۱۳۶۴: ۴۰۸). مرزهای شمال‌غربی این ایالت در اطراف بیابان قراقوم همیشه در معرض تاخت و تازهای بیابان‌گردان بود (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۸۶ و ۸۸). جنوب خراسان و سیستان نیز از اواسط قرن اول محل استقرار خوارج بود (مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۵۲) که با تعصب مذهبی خیلی شدید، به تاخت و تاز علیه دیگر فرقه‌های مسلمان پرداخته و امنیت نواحی جنوبی خراسان را از بین برده بودند (بیهقی، ۱۳۱۷: ۴۴-۴۵، ۴۹، ۲۲۷ و ۲۶۶-۲۶۷؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۷۹). با توجه به این وضعیت سیاسی ناپایدار، در طول قرن دوم هجری رکن اصلی حکومت اسلامی در خراسان سپاهیان بودند که از اعراب و موالی ایرانی ترکیب یافته و غازی خوانده می‌شدند (Gibb, 1970: 29-31). با غلبه عباسیان، تمایز میان ایرانی و عرب از بین رفت. بنابراین، در عهد عباسیان (قرن دوم) اشراف محلی (اعم از عرب یا ایرانی) غازیان منطقه را از میان رعایای خود تأمین می‌کردند.

ابن ماهان رافع را حد زد و عریان بر چهارپا سوار کرد و در اطراف شهر چرخاند و چون رافع نسبت به طلاق آن زن تمکین نکرد، او را محبوس کرد. مدتی بعد، رافع از حبس گریخت و نزد ابن ماهان رفت و با پامردی پسرش عیسی بن علی، و با قبول شرط طلاق آن زن مورد عفو قرار گرفت و به سمرقند بازگشت. همین که به سمرقند رسید، دست به قیام زد و حکمران سمرقند را به قتل رساند و بر آنجا مسلط شد.

لزوم تجهیز و تأمین این غازیان هزینه زیادی می‌طلبد که معمولاً به‌جای پرداخت این هزینه، معافیت مالیاتی در نظر گرفته می‌شد و حتی در هنگام ضرورت، از خزانه مرکزی به آنجا کمک هزینه پرداخت می‌شد (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۱۸۰). در نتیجه چنین روندی تا اواخر قرن سوم هجری، امنیت این ایالت از بین رفت و در مقایسه با دیگر ایالت‌های ایران فقیر به‌شمار می‌آمد (باسورث، ۱۳۷۱: ۱۴۶-۱۴۷). بدین ترتیب، عملاً بخش اعظم ساکنان خراسان انتظار داشتند از معافیت مالیاتی بهره‌مند شوند و اخذ خراج از آن‌ها باعث نارضایتی‌شان می‌شد؛ به همین دلیل گرفتن خراج سنگین از خراسان را به «درویش ساختن لشکر خداوند (= خلیفه)» تعبیر می‌کنند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۰).

۲-۵. اختلاف اشراف خراسان با حکومت مرکزی عباسی

نهضت عباسیان علیه امویان از خراسان آغاز شد. سپاه خراسانی پس از راندن نصرین سیار به عراق رفتند و ضمن به‌خلاف رساندن سفاح، با شکست مروان حمار در جنگ زاب در استقرار و تثبیت قدرت عباسیان نقش بزرگی ایفا کردند.

توطئه‌چینی‌های سفاح علیه ابومسلم در سال ۱۳۵ق (طبری، ۱۴۱۸: ۶ / ۴۰۹-۴۱۰) و حمایت همه‌جانبه خراسانیان از ابومسلم، اختلاف نظر سیاسی عمیقی را بین خراسانیان و خلافت عباسی نشان می‌دهد که گویا موضوع آن خودمختاری خراسان بود. قتل ابومسلم و به‌دنبال آن قیام‌های متوالی که با عنوان خونخواهی او در خراسان آغاز شد، پرده از این اختلاف برداشت. التون دنیل با تمرکز بر این اختلاف، آن را معلول «تفاوت میان آرمان‌های خراسانیان با حکومت مرکزی» می‌داند (دنیل، ۱۳۶۷: ۱۷۱). از برخی روایت‌ها آشکار است که در عهد هارون نیز این قضیه ادامه داشت (نک: طبری، ۱۴۱۸: ۷ / ۱۹۶؛ بلعمی، ۱۳۸۹: ۴ / ۱۱۸۵).

به‌نظر می‌رسد بتوان حمایت گسترده اهالی خراسان و ماوراءالنهر از قیام رافع بن لیث را در ادامه همین قضیه تعبیر و تفسیر کرد که با توجه به لزوم حضور مأمون در مرو و ماجراهای بعدی، به‌نحوی آخرین گام برای رسیدن به هدف هم بود.

۳-۵. بدسیرتی ابن ماهان در خراسان بزرگ

یکی عوامل زمینه‌ساز قیام رافع، شیوه حکومت ابن ماهان بر خراسان بود. ابن ماهان از اعراب خراسان بود که پدرانش به نهضت عباسی پیوسته بودند (نک: گلشنی، ۱۳۷۰: ۴/۵۷۳-۵۷۵). او با برمکیان خصومت دیرینه داشت (اخبار برمکیان، ۱۳۸۵: ۲۴۵) و هارون الرشید برای آزردن برمکیان، در سال ۱۸۰ق او را به حکومت خراسان منصوب کرد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۳۶). دینوری (بی تا: ۳۹۱) از بدسیرتی ابن ماهان نسبت به اعراب خراسان خبر می‌دهد. منابع دیگر نیز از جور و ظلم ابن ماهان در خراسان خبر داده‌اند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۰۷)؛ ولی ابعاد آن روشن نیست. با دقت در جزئیات منابع درمی‌یابیم که این جور و بدسیرتی دو بعد اساسی داشته است: یکی در میزان و نحوه گرفتن مالیات و دیگر در رفتار با اشراف خراسان. ابن اعثم (۱۴۱۱: ۷/۳۹۶) آورده است ابن ماهان ملوک خراسان را خوار و خفیف کرد. بنابه قاعده باید منظور وی از ملوک، همان اشراف باشد. طبری نیز نمونه‌ای از این بدرفتاری را بیان کرده است (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۶۳؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۶/۲۰۳).

ابن ماهان بیش از هر چیز به تخریب وجهه برمکیان در درگاه خلیفه همت گماشت. از این رو، تلاش کرد مالیاتی گزاف از خراسان گرد آورد و در قالب «طرایف کالاها» برای خلیفه ارسال کند. این ترفند چنان نتیجه‌بخش بود که هارون بلافاصله یحیی برمکی را مورد اعتراض قرار داد (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۱۸۰). میزان مالیات دریافت شده مشخص نیست؛ اما قول بیهقی مبنی بر اینکه «مال بافراط ستدن گرفت»، نشان از نارضایتی اهالی خراسان از میزان آن است (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۳۶). گویا مرسوم بوده که او فقط بخشی از مالیات‌ها را به دربار خلیفه می‌فرستاد و بخشی را برای خود نگه می‌داشت (همان، ۵۴۰) که قسمتی از آن در صحن حیاط قصر او در بلخ مدفون بود (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۶۲) و بقیه نیز پس از عزلش، مصادره و یا به متظلمان داده شد و یا به دربار خلافت ارسال شد (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۶۳؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۶/۲۰۴). به نظر می‌رسد میزان مالیات‌ها آن قدر سنگین بود که اکثر زمین‌داران از عهده پرداخت آن عاجز شده و به ناچار زمین‌های خود را فروخته باشند و یا ابن ماهان خود به جای مالیات، این اراضی را مصادره کرده بود؛ در نتیجه «رعایای خراسان ناچیز» و «اقویا و محتشمان برکنده» شدند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۰). خلیفه نیز به هیچ کس

اجازه نمی‌داد تا گزارش رفتارهای او را به عرض برسانند (همان، ۵۳۶ و ۵۴۰). نتیجه مستقیم چنین روندی، گشاده‌دستی مطلق ابن‌ماهان در خراسان بود.

در پی چنین روندی، عده‌ی زیادی از اهالی خراسان و ماوراءالنهر از او ناراضی شدند و چون اجازه اظهار آن را نداشتند، این نارضایتی تعمیم پیدا کرد و در قالب قیام رافع تبلور یافت. بلعمی (۱۳۸۹: ۴/۱۲۰۴) به صراحت علت پیوستن مردم سمرقند به رافع را به ستوه آمدن آن‌ها از ظلم و ستم‌های ابن‌ماهان می‌داند. شیوه‌ی اداری مأمون در خراسان نیز می‌تواند بیش از هر چیز در این باره روشنگر باشد: «[او] عدل و داد بگسترده و [...] و از همه خراسان آن سال ربیع خراج بیفگند و مردمان همه بدو مولع شدند و او را دوست گرفتند.» (همان، ۱۲۱۱). این خود نشان می‌دهد ابن‌ماهان در دوره حکومتش، درست برخلاف این رفتار کرده که مأمون برای جلب قلب‌های ناراضیان و آرامش خراسان، به این اقدامات دست زده است.

۴-۵. قتل عام برمکیان

برخی قیام رافع را در ضمن شرح احوال برمکیان ذکر کرده و به ظاهر به وجود یک رابطه علی و معلولی میان برافتادن برمکیان و قیام رافع اعتقاد داشته‌اند (ابن‌شادی، ۱۳۱۸: ۳۴۸؛ ابن‌ظافر، ۱۴۲۲: ۲۴۸؛ فرای، ۱۳۶۳: ۲۰۵). برمکیان از خاندان‌های بانفوذ خراسان بودند که به نهضت عباسی پیوستند و با طی مدارج ترقی، توانستند در عهد هارون با تصدی وزارت، هفده سال عملاً دربار خلافت را زیر نفوذ خود بگیرند (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۷/۳۲۴؛ مسعودی، ۱۴۲۱: ۳۱۵). اکثر مورخان، از آشفتگی اوضاع سیاسی و ناخشنودی مردم پس از قتل عام برمکیان خبر داده‌اند (مسعودی، ۱۴۲۱: ۳۱۵؛ ابن‌شادی، ۱۳۱۸: ۳۴۸؛ بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۳؛ ابن‌ظافر، ۱۴۲۲: ۲۴۸؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۰۶).

باتوجه به اینکه هارون‌الرشید حکومت ابن‌ماهان بر خراسان را با حکومت فضل‌بن یحیی برمکی بر آن ایالت مقایسه می‌کرد (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۱۸۰؛ اخبار برمکیان، ۱۳۸۵: ۲۴۹)، می‌توان برمکیان را وفادار به آرمان خراسانیان دانست؛ چنان‌که وقتی غطریف‌بن عطاء حکمران خراسان (حک: ۱۷۵-۱۷۶ق) با اقدامات اقتصادی نادرست، نابسامانی‌هایی در خراسان به وجود آورد (نرشخی،

۱۳۶۳: ۵۱)، هارون فضل بن یحیی برمکی را به جای او به حکومت خراسان فرستاد. فضل که علاوه بر پیوندهای سنتی با خراسانیان، شیوه رفتار با اهالی را خوب می دانست، به سرعت منطقه را آرامش بخشید (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۳۹).

او در این مدت، یک سپاه ۵۰۰ هزار نفری با عنوان عباسیه ترتیب داد که همگی مستمری بگير بودند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۰۹). اگرچه این رقم مبالغه آمیز می نماید، بیانگر برخی اصلاحات در امور سپاه و مواجب آنان توسط فضل برمکی است. این گونه اقدامات اصلاحی مطابق خواست اهل خراسان بود و از آن استقبال شد (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۱۴۷). او پس از عزل از حکومت خراسان، فقط حدود ۲۰ هزار نفر از این سپاه را با خود برد و بقیه در خراسان ماندند که به تصریح طبری، در تحولات بعدی خراسان نقش داشتند. با چنین پیوندهایی منطقی به نظر می رسد پس از قلع و قمع خاندان برمکی در سال ۱۸۷ق (نک: طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۴۴)، خراسان بشورد و بخشی از قیام رافع به نحوی واکنشی به قتل عام آن ها باشد.

۶. روند قیام و فرجام آن

گزارش منابع درباره این قیام از چند سطر تجاوز نمی کند. هارون الرشید ابن ماهان را به حکومت خراسان فرستاد و او با وجود نهی خلیفه، در سال ۱۸۹ق رافع بن لیث را به حکومت سمرقند گمارد. مدتی بعد که از او مالیات سمرقند را مطالبه کردند، سرباز زد و قیام آغاز کرد (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/ ۲۹۸؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۳). برخی نیز علت عصیان او را ازدواجش با همسر یحیی بن اشعث الطایبی دانسته اند که در نتیجه آن سلیمان بن حمید ازدی، حکمران سمرقند، را به قتل رساند و زمام امور را به دست گرفت (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۵۹؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۵۲-۲۵۳). به هر حال، این آغاز قیام بود و به گفته بلعمی، با حمایت عیاران سمرقند آغاز شد (بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/ ۱۲۰۳).

ابن ماهان در واکنش به این عمل، سپاهی به سرکردگی سباع بن مسعده به سمرقند فرستاد. به رغم موفقیت این سپاه در سرکوبی شورشیان و اسارت رافع، ناگهان سپاهیان غوغا کرده، ضمن اسارت سباع، با رافع بیعت کردند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۵۹). به این ترتیب، مرحله دوم قیام با حمایت قاطعانه سپاهیان آغاز شد و همه سمرقند و نواحی وابسته به آن را دربرگرفت. ابن ماهان نیز

سپاهی به سرکردگی پسرش عیسی به مقابله با شورشیان فرستاد؛ اما آن‌ها عیسی و سپاهش را شکست دادند (ابن خیاط، ۱۹۶۸: ۲ / ۷۳۷). از واکنش ابن ماهان به این ماجرا اطلاعی در دست نیست. اما با توجه به مصادف شدن اواخر سال ۱۹۰ق و اوایل ۱۹۱ق با پاییز و زمستان (بیرشک، ۱۳۶۷: ۶۷) و مشکلات لشکرکشی در فصل سرما می‌توان استنباط کرد که لشکرکشی اخیر در اواخر سال ۱۹۰ق انجام شده و ابن ماهان به دلیل مشکلات ارتباطی، نتوانسته است برای سرکوبی قیام اقدامی انجام دهد. در این زمان، هارون سپاهی به سرکردگی عموی پدرش عبدالله بن محمد بن ابراهیم عباسی به یاری او به خراسان فرستاد (ابن تغریب‌دی، ۱۹۷۲: ۲ / ۱۳۲) که گویا به علت سرما تأثیری در کمک به هارون نداشت.

منابع تاریخی از بالا گرفتن کار رافع در سمرقند در همین زمان خبر می‌دهند که معلول پیوستن اهالی نواحی پیرامون سمرقند به اوست. یعقوبی (۱۴۱۹: ۲ / ۳۰۵) نام خجند، فرغانه، چاچ، سروشنه، چغانیان و ختل را به عنوان بخشی از این مناطق ذکر می‌کند. از آنجا که در این زمان سروشنه، چاچ و بخش وسیعی از فرغانه هنوز گشوده نشده بود (بلاذری، ۱۴۲۱: ۴۱۴-۴۱۵؛ استخری، ۱۳۶۸: ۲۶۷) و در آن بخش نیز که تازه در دست مسلمانان افتاده بود بعید است تعداد زیادی از بومیان به اسلام گرویده باشند؛ بنابراین به نظر می‌رسد فقط غازیان مسلمان که در این نواحی مشغول مبارزه با غیرمسلمانان بودند، به او پیوسته باشند. با پایان یافتن فصل سرما، ابن ماهان در بهار سال ۱۹۱ق فرزندش عیسی را به مقابله با شورشیان فرستاد. عیسی بن علی نخشب را مورد حمله قرار داد. رافع که مصمم بود سپاه ابن ماهان را در همان‌جا متوقف کند، دو سپاه یکی از سمرقند و یکی از چاچ به یاری هواداران خود در نخشب فرستاد. سرانجام در ذی‌القعدة ۱۹۱ق/مهر ۱۸۵ش، آن‌ها عیسی بن علی را کشتند و با رفتاری معنادار به سپاه او تعرضی نرساندند (طبری، ۱۴۱۸: ۷ / ۲۶۱-۲۶۲).

رسیدن خبر این شکست به ابن ماهان و تدارک نیروی مجدد بیش از چند ماه (یعنی تازمستان) زمان می‌برد و برای ابن ماهان امکان جبران تا بهار سال بعد وجود نداشت. همچنین، رفتار محبت‌آمیز شورشیان با سپاه ابن ماهان باعث شد تا تعداد زیادی از ناراضیان خراسان نیز به سمرقند روند و با رافع یکی شوند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۲)؛ در نتیجه دامنه قیام گسترده شده و بخارا، نخشب و

دیگر شهرهای سغد را فراگرفت و به شدت بیم آن می‌رفت که به شهرهای خراسان به‌ویژه مرو نیز سرایت کند. بنابراین، ابن‌ماهان با شتاب از بلخ به مرو رفت تا از سقوط آن شهر جلوگیری کند. به محض تخلیه بلخ، اهالی آن با غارت سرای ابن‌ماهان، به قیام رافع پیوستند. خلیفه که از گسترش دامنه قیام بیمناک بود، تصمیم گرفت او را عزل کند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۶۲). خلیفه حکم عزل او را با سپاهی به فرماندهی هرثمه بن اعین تمیمی برایش فرستاد و به او دستور داد یاران رافع را به خود جذب کند و با تسلیم شوندگان با مهربانی رفتار کند (همان، ۲۶۶ و ۲۷۲). هرثمه به سرعت روانه، و در ۲۱ ربیع‌الآخر ۱۹۲ق/ ۷ اسفند ۱۸۶ش وارد مرو شد. ابن‌ماهان را دستگیر کرد و مدت مدتی را برای رسیدگی به اقدامات ابن‌ماهان در مرو ماند و سپس در ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۹۲ق/ ۷ فروردین ۱۸۷ش او را به دربار هارون گسیل کرد.

هرثمه با وعد و وعید به رافع و یارانش، از آن‌ها خواست تا تسلیم شوند (همان، ۲۷۱) و در ۵ جمادی‌الآخر ۱۹۲ق/ ۲۱ فروردین ۱۸۷ش از مرو عازم بلخ شد (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۴۳). منابع از چگونگی تسلیم شدن شورشیان بلخ، چگونگی غلبه هرثمه بر آن شهر و همچنین سرنوشت شورشیان بعد از غلبه هرثمه بر بلخ چیزی نگفته‌اند. از آنجا که برخی از همراهان رافع در سال ۱۹۲ق به هرثمه پیوستند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۷۵)، به نظر می‌رسد این افراد از شورشیان بلخ بوده باشند که با تسلیم خود عملاً بلخ را به هرثمه سپرده و هرثمه نیز با آن‌ها با مهربانی رفتار کرده باشد (همان، ۲۷۲).

اما رافع و یارانش این وعده‌ها را نپذیرفتند و امان‌نامه‌ای را که از طرف خلیفه برای آن‌ها نوشته شده بود، رد کردند و مقاومت را ادامه دادند (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۶۳)؛ چنان‌که حمله‌های متوالی هرثمه به آن‌ها در طول سال ۱۹۲ق بی‌نتیجه ماند. هرثمه در مکاتبه با هارون شکست خود را اعلام و درخواست کمک کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۳؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۰۴). هارون با ارسال نامه‌ای به رافع از او خواست از قیام دست بردارد و در عوض حکومت خراسان و نواحی پیرامون و مضافات آن را به او واگذار کند؛ اما رافع نپذیرفت و قیام را ادامه داد (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۷/۳۹۷).

به این ترتیب، هارون متوجه شد که فقط با انتصاب هرثمه به حکومت خراسان نمی‌توان آن قیام را خاتمه داد. از این‌رو، در ۲۵ شعبان ۱۹۲ق/ ۸ تیر ماه ۱۸۶ش از بغداد به سوی خراسان روانه

شد تا خود به این ماجرا رسیدگی کند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۷۳). او با تأنی حرکت کرد و به مشکلات ایالات مسیر عبور نیز رسیدگی کرد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۰۷ و ۷۸۹)؛ چنان که در صفر ۱۹۳ق/ آذر ۱۸۶ش به گرگان رسید. در این زمان، موسم لشکرکشی تمام شده بود و نتوانست به هرثمه هیچ کمکی کند. اما هرثمه در طول این مدت، نبرد با رافع و یارانش را ادامه داد و ضمن شکست آن‌ها در بخارا، بشیر برادر رافع را به اسارت گرفت (بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/ ۱۲۰۷).

هارون پسرش مأمون را از گرگان با سپاهی به مرو فرستاد تا در بهار سال بعد به نبرد با شورشیان پردازد و خودش نیز با وجود بیماری‌اش عازم توس شد (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۷۶). او پس از اعدام بشیربن لیث و همراهانش^۱ در ۳ جمادی‌الآخر ۱۹۳ق/ فروردین ۱۸۷ش در توس درگذشت (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۴۴). مأمون نیز سرانجام در ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۹۳ق/ ۲۴ اسفند ۱۸۶ش به مرو رسید (همان‌جا) و اندک زمانی بعد در جمادی‌الآخر ۱۹۳ق/ فروردین ۱۸۷ش از مرو خارج شد و به سوی ماوراءالنهر روان شد. اما در این زمان، خبر درگذشت هارون را دریافت و به ناچار به مرو بازگشت (طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۳۰۰).

اگرچه امین در بغداد به خلافت نشست، حکومت شرق قلمرو اسلامی به مأمون واگذار شد و مأمور نبرد با رافع بود. او در رجب ۱۹۳ق/ اردیبهشت ۱۸۷ش دوباره هرثمه را به ادامه نبرد با رافع گسیل کرد. هرثمه و یارانش سرانجام توانستند شورشیان را در سمرقند محاصره کنند. در این زمان که بخش اعظم یاران قیام تسلیم شده بودند، رافع مقصود اصلی خود را بروز داد و با آتش زدن پرچم سیاه و اعلام رسمی خلع عباسیان، مردم را به سوی یک خلیفه غیرهاشمی فراخواند (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/ ۳۰۶).

با توجه به یاری گرفتن رافع از ایلات غیرمسلمان اغوز و قرلق، نتیجه‌ای از محاصره حاصل نشد. هرثمه با ادامه یافتن مدت محاصره دریافت مادامی که از طرف ایلات قرلق و اغوز به رافع کمک می‌رسد، رافع تسلیم نخواهد شد. بنابراین، نخست سعی کرد با مذاکره، این ایلات را از

۱. چگونگی قتل این اسیران که با وضعیت اسفباری انجام شد، در تعداد زیادی از منابع با شرح جزئیات آمده است (نک: مسعودی، ۱۴۰۸: ۳/ ۳۷۵؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۷/ ۳۹۹؛ طبری، ۱۴۱۸: ۷/ ۲۷۶؛ بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/ ۱۲۰۹؛ جهشیاری، ۱۳۵۷: ۲۲۲؛ ابن‌عبری، ۱۳۷۷: ۱۷۹؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/ ۲۶۰۹).

حمایت رافع بازدارد؛ اما مذاکره سودی نبخشید و آن‌ها آشکارا طرف رافع را گرفتند (همان، ۳۰۵؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۶/۲۲۵). در نتیجه، برای هرثمه راهی جز تشدید مبارزه با محاصره‌شدگان و تلاش برای قطع ارتباط ایلات اغوز و قرلق با سمرقند و رافع نماند. شدت حمله‌های هرثمه در سمرقند چنان بود که رافع برای تهییج سپاهیان، خود به میدان آمد و به دفاع از حصارهای شهر پرداخت (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۶۲). زمان محاصره طول کشید و با به‌ستوه آمدن مدافعان و قطع ارتباط ایلات ترک با محاصره‌شدگان، توانست دیوارهای شهر را فتح کند و بر شهر مسلط شود. اما رافع و یارانش در ارگ (قهندز) مشغول دفاع بودند و تا پایان سال ۱۹۳ق/ مهر ۱۸۷ش هیچ نشانه‌ای دال بر ضعف یا شکست در آن‌ها دیده نمی‌شد. از آنجا که فصل لشکرکشی آن سال در شرف اتمام بود و از سوی دیگر روابط میان مأمون با برادرش امین تیره شده بود و اختلاف آن‌ها بالا گرفته بود، مأمون اصرار داشت هرچه سریع‌تر کار رافع را تمام کند. سرانجام، با کمک اشراف ایرانی که در منطقه نفوذ داشتند، در محرم ۱۹۴ق/ آبان ۱۸۷ش رافع را به تسلیم واداشت (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۰۲/۱؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۶/۲۲۹).

با اینکه منابع درباره علل شکست قیام سکوت کرده‌اند؛ با استنباط عقلانی عوامل مؤثر بر شکست را این‌گونه می‌توان نام برد: ضعف نیروی نظامی شورشیان، نیرومندی سپاه خلافت، ابهام در اهداف قیام و در نتیجه نامتجانس بودن یاران قیام، انزوای جغرافیایی مکان قیام و عدم ارتباط مؤثر با دیگر نواحی و ناراضیان، حمایت طبقات فرودست از قیام و مخالفت طبقات فرادست با آن، در اختیار داشتن عباسیان منابع اقتصادی جامعه را و در نتیجه توان جذب بیشتر نیرو.

درباره سرنوشت رافع نیز منابع تاریخی هم‌داستان نیستند. برخی منابع مدعی‌اند که در صفر ۱۹۴ق/ آذر ۱۸۷ش او را در حضور مردم و با احترام نزد مأمون بردند و مأمون او را به امیری حرس گماشت (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۳۰۴؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۳/۲۸۰). اما برخی دیگر از ارسال او به دربار امین در بغداد خبر داده‌اند (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۴۰). ابن حزم ضمن روایت پناهندگی او به مأمون از انتصاب برادرش نصر بن لیث به ریاست شرطه در سامرا سخن گفته است (ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۸۴) و عده‌ای دیگر از قتل رافع به دست هرثمه خبر داده‌اند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۳). اما با توجه به اینکه زمان قتل او را ۱۹۵ق دانسته‌اند (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۴۸؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۶/۲۰۹) و همچنین با

عنایت به تصریح ابن خیاط (۱۹۶۸: ۷۵۳/۲) مبنی بر اینکه او پس از خلع به قتل رسیده است؛ به نظر می‌رسد پس از تسلیم او در محرم ۱۹۴ق/ آبان ۱۸۷ش نخست با او به ملایمت رفتار شده و پس از یک سال او را دوباره به سمرقند فرستاده‌اند و هرثمه او را به قتل رسانده است (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۶/۲۰۹). با تسلیم رافع، قیامش به اتمام رسید و مأمون بلافاصله به مبارزه با غیرمسلمانان اسروشنه، فرغانه و دیگر نواحی ماوراءالنهر پرداخت تا آن‌ها را به صلح واداشت (بلاذری، ۱۴۲۱: ۴۱۴-۴۱۶).

۷. انگیزه‌ها و اهداف قیام

انگیزه‌ها و اهداف هر قیامی بیش از هر چیز بیانگر آبخور فکری و اجتماعی آن قیام است که ساختار و شاکله کلی قیام را رقم می‌زند؛ بنابراین مهم‌ترین رکن قیام به‌شمار می‌رود. پژوهشگران درباره اهداف و انگیزه‌های قیام تقریباً هیچ مطلبی نگفته‌اند. زرین کوب (۱۳۷۱: ۶۸) آن را قیامی بی‌هدف و بارتولد (۱۳۶۶: ۱/۴۳۹) معلول اغراض شخصی و خصوصی دانسته است. برخی نیز آن را با احتمالی ضعیف، نهضتی اموی دانسته‌اند (دنیل، ۱۳۶۷؛ ۹۵: Gibb, 1970).

برای یافتن اهداف و انگیزه‌های قیام بایست به سخنان و شعارهای رهبران آن استناد کرد. در متون مطالب درخور توجهی از گفته‌های رافع ذکر نشده؛ بنابراین علاوه بر مذاقه در اندک سخنان و رفتارهای سرکرده قیام که در متون نقل شده است (البته اگر بتوان آن‌ها را شعار قیام دانست) باید به مطالعه و بازکاوی عناصر قیام و تأمل در پایگاه اجتماعی آن نیز پرداخت تا شاید بتوان به تصویری کلی از اهداف و انگیزه‌های این قیام دست یافت تا براساس آن ماهیت قیام روشن می‌شود.

۷-۱. شعارها و دعاوی رهبر قیام

با مطالعه منابع، چند رفتار یا شعار از رافع و هوادارانش دیده می‌شود که به نظر می‌رسد هر یک از آن‌ها مکمل و دنباله دیگری باشد. در واقع، این موارد در کنار یکدیگر شعار اصلی قیام را شکل می‌دهند. قسمت اول، گزارشی است که مأموران برید خراسان در سال ۱۹۱ق به دربار خلافت فرستاده‌اند. این گزارش حاکی از آن است که «نه رافع و نه هیچ‌یک از هوادارانش بیعت با خلیفه

را نقض نکرده و جامه سیاه را کنار نگذاشته و فقط به ابن ماهان که به آن‌ها ظلم کرده اعتراض دارند.» (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۶۶؛ بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/۱۲۰۴).

به این ترتیب، پیداست که تا پایان سال ۱۹۱ق، رافع و هوادارانش تظاهر می‌کردند که فقط به امارت ابن ماهان اعتراض دارند. در بسیاری از بخش‌های خراسان عزل ابن ماهان در جمادی‌الاولی ۱۹۲ق، با استقبال روبه‌رو شد و با وعد و وعیدهای هرثمه، گروهی از شورشیان تسلیم شدند؛ اما رافع و یارانش در ماوراءالنهر مقاومت در برابر هرثمه را ادامه دادند (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۷۵). این امر بیش از هر چیز گویای این است که اهداف و آمال فراتر از عزل ابن ماهان و تاحد نابود کردن خلافت عباسی بوده است. اما به‌راستی او پس از نابودی عباسیان چه چیزی و چه کسی را جانشین آن‌ها می‌کرد. پاسخ این پرسش، بخش دوم شعارهای رافع است.

به گفته یعقوبی، او «جامه سیاه را آتش زده، و هوادارانش را به انتخاب فردی غیر از بنی‌هاشم فراخواند.» (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۳۰۵-۳۰۶). این کار و همچنین بی‌اعتقادی رافع به مشروعیت خلافت هارون (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۲۲۲) حاکی از این است که او و یارانش می‌خواستند خلافت عباسی را سرنگون کنند. از آنجا که هسته اصلی سپاه رافع را اعراب تشکیل می‌دادند و رافع هم به نسب کنانی (عربی) خود افتخار می‌کرد و خود را به جدش نصر بن سیار مانند می‌کرد (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۶۳؛ ابن فوطی، ۱۴۱۶: ۴/۳۴۸-۳۴۹)، معلوم است که هدف قیام، برپایی حکومت غیرعربی نیست. اما چنان که گفته شد، او خلافت بنی‌هاشم را قبول نداشت. با توجه به عقیده عامه مسلمانان درباره قریشی بودن خلیفه، به‌صورت منطقی می‌توان تصور کرد که او خلافت را برای کس دیگری از قریش می‌خواست است. فقط ابن حزم خاطر نشان می‌کند که او مردم را به خلافت بنی‌امیه فرامی‌خوانده است (ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۸۴).

البته با توجه به ذهنیت مردم خراسان نسبت به بنی‌امیه، نمی‌توان تصور کرد که او قصد احیای خلافت پیشین را داشته؛ بلکه احتمالاً در نظر داشته حکومتی شبیه به حکومت امویان اندلس برپا کند. نسفی در گزارشی متفاوت از حضور او با شمشیر چوبین در بالای دیوارهای سمرقند برای نبرد با هرثمه خبر داده که وقتی با اعتراض کسی روبه‌رو شد که چرا برای نبرد با مسلمانان شمشیر بسته است، دیگر از خانه خارج نشد (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۶۲). این قضیه را با توجه به مطالب قبل یا باید

با عوام‌فریبی و تظاهر به زهد او مرتبط دانست یا مربوط به آخرین روزهای قیامش است که خود متوجه شکست قیام شده بود.

۲-۷. بافت قومی - اجتماعی حامیان قیام

تعداد هواداران رافع را تا ۳۰ هزار مرد جنگی برشمرده‌اند و اطلاعات دیگری درباره آن‌ها در دست نیست (دینوری، بی تا: ۳۹۱). از ترکیب‌بندی نیروهای اجتماعی قیام نیز هیچ سخنی گفته نشده است. درحالی که برخی هسته اولیه پیروان رافع را «عیاران» یا «اوباش» می‌دانند (بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/۱۲۰۳؛ تنوی - قزوینی، ۱۳۸۲: ۲/۱۴۲۲)، بیهقی (۱۳۷۴: ۵۴۲) از پیوستن بزرگان خراسان به قیام خبر داده است. فقط با تأمل در نام و پایگاه اجتماعی برخی از افراد حاضر در قیام و همچنین با دقت در بافت جمعیتی محدوده جغرافیایی قیام، می‌توان تصویری کلی از نیروهای اجتماعی قیام به دست داد. از روایت دینوری (بی تا: ۳۹۱) استنباط می‌شود که هسته بنیادین قیام را همین اعراب تشکیل داده‌اند.

در میان هواداران قیام از ممگنان (یا اشراف) مرو (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۲) و از طیف دیگری با عنوان «ابناء الشیعه» یاد شده است (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۷۵). با استدلال عقلانی و با توجه به نام برخی از این ابناء الشیعه نظیر عجیف بن عنسه تصور می‌شود که مقصود از این طیف، همان نوادگان داعیان نهضت عباسی است. اگر به خاطر بیاوریم که یکی از موارد ذکر شده درباره بدسیرتی ابن ماهان با اشراف خراسان به رفتار او با حسین بن مصعب (پدر طاهر بن حسین) بوده (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۶۳) و در نظر بگیریم که طاهر یکی از پیوستگان به قیام رافع بود (ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۸۴) و عموم اشراف ناراضی از ابن ماهان در مرو ساکن بودند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۲) و هم اینکه این اشراف اساس نهضت عباسی را نیز تشکیل می‌دادند (شعبان، ۱۳۸۶: ۱۷۲)؛ در آن صورت شاید بتوان هر دو گروه «ممگنان مرو» و «ابناء الشیعه» را یکی دانست و اگر کاملاً برهم منطبق نباشند، در بسیاری از موارد مشترک‌اند. در این صورت نیز با توجه به اینکه اکثریت نیروی نهضت عباسی بر ضد امویان را اعراب مستقر در مرو تشکیل می‌دادند (شعبان، ۱۳۸۶: ۱۷۱-۱۷۲)، می‌توان نتیجه گرفت که این بخش از هواداران رافع نیز عموماً اعراب یا وابستگان آن‌ها بودند. چنان که ذکر شد،

رافع نیز به یکی از این قبایل عربی موسوم به کنانه تعلق داشت. فرماندهی سپاه او در بخارا را نیز برادرش بشیربن لیث - که از زندگی او چیزی دانسته نیست - برعهده داشت (بلعمی، ۱۳۸۹: ۴/۱۲۰۸).

بخش زیادی از مسلمانان با عنوان غازی در ماوراءالنهر گرد آمده و مشغول دفاع از مرزهای اسلامی بودند. با توجه به اینکه در این زمان هنوز اسروشنه، چاچ و فرغانه با داشتن حکمرانان سنتی غیرمسلمان، هنوز به طور قطعی فتح نشده بود (بلاذری، ۱۴۲۱: ۴۱۴-۴۱۶)؛ سمرقند به عنوان کرسی ماوراءالنهر، مرکز تجمع غازیان برای اعزام به چاچ، فرغانه، اسروشنه و دیگر نواحی مرزی بود (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۲/۵۴۳). این غازیان هم عملاً رکن دیگر قیام رافع بودند و از آنجا که در این زمان هنوز تعداد زیادی از ایرانیان ماوراءالنهر مسلمان نشده بودند، تصور می شود که این گروه نیز عموماً اعراب بودند. به این ترتیب، عناصر عرب و وابستگان آنها هسته اصلی قیام را تشکیل می دادند.

از سوی دیگر، منطقه ماوراءالنهر، بافت جمعیتی ایرانی داشت (Gibb, 1970: 5)؛ چنان که به لحاظ کثرت، تعداد آنها با مهاجران عرب قابل قیاس نبود. آنها به کشاورزی، تجارت و یا صنعت و پیشه‌وری مشغول بودند (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۰۵-۱۱۸؛ استخری، ۱۳۶۸: ۲۲۶-۲۲۹). پس از فتوحات نیز گروهی از قبایل عربی در این ناحیه ساکن شدند و علاوه بر کمک به گسترش فتوحات، نیروی کمکی حاکمان عرب در منطقه به شمار می رفتند (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۳۵؛ استخری، ۱۳۶۸: ۲۵۳؛ اشپولر، ۱۳۷۲: ۱/۴۴۹). حال سؤال این است که این ایرانیان چه نقشی در این قیام داشته‌اند. با توجه به غلبه بافت جمعیتی ایرانی در منطقه، به طور قطع بایستی در این قیام ایفای نقش کرده باشند. از این مردم با عنوان سمرقندیان، اهل نسف، اهل چاچ و جز آن یاد شده است.

با توجه به بدرفتاری ابن ماهان با اشراف مرو (طبری، ۱۴۱۸: ۷/۲۶۳؛ بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۴۲) و همچنین نقش خاندان سامانی در رفع این غائله (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۰۵)، اشراف ایرانی نیز در این قیام نقش اساسی داشته‌اند. از گروه عیاران یا اوباش سمرقند نیز به عنوان نخستین افرادی که به رافع پیوستند یاد شده است (تتوی - قزوینی، ۱۳۸۲: ۲/۱۴۲) که با توجه به قدمت این گروه (با نام فتیان، عیاران، اوباش، شطار و جز آن) از دوران باستان، می توان آنها را از بومیان ایرانی منطقه دانست

(کاهن، ۱۳۷۲: ۲۷۶). پیوستن غازیان به رافع در عمل دفاع از ثغور را مهمل گذاشت و به قبایل غیرمسلمان قرلق، اغوز و تبت که با غازیان مسلمان درگیر بودند، فرصت داد تا به عنوان سومین رکن قیام رافع، وارد قلمرو اسلامی شوند و تا سمرقند تردد کنند (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۳۰۶).

۸. نتیجه گیری

قیام رافع بن لیث - که در اواخر خلافت هارون الرشید در سال ۱۸۹ق در ماوراءالنهر رخ داد - زائیده شرایطی خاصی بود. اهالی خراسان که بیشترین سهم را در تکوین و تثبیت خلافت عباسی داشتند، به علت برآورده نشدن انتظارات خود در طول قرن دوم همواره به خلافت عباسی معترض بودند. در دوران خلافت هارون، قتل عام برمکیان - که در خراسان هواداران زیادی داشتند - و همچنین انتصاب دشمن برامکه، یعنی ابن ماهان به حکومت خراسان، ناخشنودی اهالی خراسان را در پی داشت. بدسیرتی ابن ماهان با بزرگان و اشراف و سختگیری‌های او در گرفتن مالیات و ارسال آن به دربار بغداد، آتش خشم این مردم را شعله‌ور کرد. رافع با بهره‌گیری مناسب از این نارضایتی وسیع مردم از عمال خلیفه عباسی، توانست توده وسیعی از اعراب و ایرانیان را گرد خویش آورد و زیر لوای مخالفت با عمال خلیفه، به تدریج به تبلیغ خلافت امویان پرداخته، برای تشکیل حکومتی اموی دست به کار شود. این قیام به سرعت در میان اهالی ماوراءالنهر گسترش یافت و با پیوستن برخی افراد یا گروه‌ها با پایگاه‌های اجتماعی متفاوت و انگیزه‌های خاص اقتصادی و اجتماعی، سراسر ماوراءالنهر از فرغانه و سغد تا بلخ و تخارستان را دربرگرفت. این روند اگرچه به توسعه سریع دامنه قیام کمک کرد، در واقع یکی از عوامل تسریع در شکست قیام نیز بود؛ زیرا این افراد ناهماهنگ با اهداف متفاوت، دشمنان و مخالفان خاص خود را نیز داشتند. گسترش دامنه قیام ناتوانی عمال خلیفه در سرکوبی آن، خلیفه هارون الرشید را واداشت که خود برای سرکوبی قیام روانه شود و از بغداد به خراسان بیاید. اما با مرگ ناگهانی او قبل از سرکوبی قیام، ادامه مقابله با قیام به زمان مأمون رسید. مأمون با بخشش‌های مالیاتی کوشید تا نارضایتی‌های اقتصادی و زمینه‌های اجتماعی قیام را مرتفع کند و سپس با استفاده از حمایت و همدلی و همراهی اشراف ایرانی و دادن امان به سرکرده قیام توانست این قیام را در ۱۹۴ق خاتمه دهد.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۴۱۵/۱۹۹۵). **الکامل فی التاریخ**. بیروت: دارصادر.
- ابن اعثم، ابی محمد (۱۴۱۱). **کتاب الفتوح**. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالاضواء.
- ابن تغریبندی، ابی المحاسن یوسف (۱۹۷۲/۱۳۹۲). **النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره**. تحقیق جمال الدین اشیال و فهیم محمد شلتوت. قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۵). **المنتظم فی التواریخ الملوک و الأمم**. تحقیق سهیل زکار. بیروت: دارالفکر.
- ابن حزم، علی بن احمد بن سعید (۱۴۰۳). **جمهره انساب العرب**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۲۱/۲۰۰۰). **تاریخ المسمی دیوان المبتدا و الخبر فی التاریخ العرب والبربر**. تحقیق و تحشیه خلیل شحاده و سهیل زکار. بیروت: دارالفکر.
- ابن خیاط العصفری، خلیفه (۱۹۶۸). **تاریخ**. حقه سهیل زکار دمشق، منشورات وزاره الثقافه و السیاحه و الارشاد القومی.
- ابن شادی (۱۳۱۸). **مجمل التواریخ و القصص**. تصحیح محمد تقی بهار. تهران: کلاله خاور.
- ابن طقطقی محمد بن علی (۱۸۵۸). **الفخری فی الآداب و الدول الاسلامیه**.
- ابن ظافر ازدی (۱۴۲۲/۲۰۰۱). **اخبار الدول المنقطعه**. تحقیق علی عمر. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه.
- ابن عبد ربّه، احمد بن محمد (۲۰۰۱). **عقد الفرید**. تحقیق محمد التونجی. بیروت: دارصادر.
- ابن عبری، ابوالفرج گریگوریوس بن بارهراوس (۱۳۷۷). **مختصر تاریخ الدول**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن فوطی عبدالرزاق بن احمد (۱۴۱۶). **مجمع الآداب فی معجم الالقاب**. تحقیق محمد کاظم تهران: مؤسسه الطباعه و النشر وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۳۹۰/۱۹۷۰). **المعارف**. صححه و علّق علیه محمد اسماعیل عبدالله الصّاوی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۲۰۰۳ / ۱۴۲۴). **تجارب الامم**. تحقیق کسروی حسن. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن ندیم، محمد بن اسحق (۱۳۸۱). **الفهرست**. ترجمه محمد رضا تجدد. تهران: اساطیر.
- سجادی، سید صادق (مقدمه، تصحیح و تحشیه) (۱۳۸۵). **اخبار برمکیان**. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- استخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۶۸). **المسالك و الممالک**. ترجمه فارسی کهن. تصحیح ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.
- اسفزاری، معین الدین محمد زمجی (۱۳۳۸). **روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات**. تصحیح و تحشیه محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**. ترجمه عبدالجواد فلاطوری. تهران: [بی نا].
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۰). **سنی ملوک الارض و الانبیا**. برلین: مطبعه کاویانی.
- اکبری، امیر (۱۳۸۴). «دلایل عزیمت هارون الرشید به خراسان». **مشکوه**. ش ۸۶. صص ۱۰۷-۱۱۹.
- بارتولد، واسیلی (۱۳۶۶). **ترکستان نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگاه.
- باسورث (۱۳۷۲). «طاهریان و صفاریان» در **تاریخ ایران کمبریج**. ج ۴. گردآوری ریچارد فرای. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۷۱). **تاریخ غزنویان**. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر (۱۴۰۸). **الفرق بین الفرق**. بیروت: دارالجمیل و دارالآفاق الجدیده.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۲۱ / ۲۰۰۰). **فتوح البلدان**. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- _____ (۱۴۲۴ / ۲۰۰۳). **کتاب جمل من انساب الاشراف**. حقه و قدم له سهیل زکار و ریاض زرکلی. بیروت: دارالفکر.
- بلخی، ابی زید احمد بن سهل (۱۴۳۱ / ۲۰۱۰). **البدء و التاریخ**. چاپ سمیر شمس. بیروت: دارصادر.

- بلعمی، محمدبن محمدبن عیdale الله (۱۳۸۹). *تاریخنامه طبری*. ج ۵. تصحیح محمد روشن. تهران: سروش.
- بیرشک، احمد (۱۳۶۷). *گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله*. تهران: علمی و فرهنگی.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۱۷). *تاریخ بیهقی*. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتاب فروشی فروغی.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیهقی*. چاپ علی اکبر فیاض. تهران: علم.
- تتوی ملا احمد - قزوینی آصف خان (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمدبن اسماعیل (۱۳۷۹). *لطائف المعارف*. تحقیق ابراهیم الیاری و حسن کامل الصیرفی. قاهره: دارالاحیاء الکتب العربیه.
- جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳). *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- جهشیاری، محمدبن عبدوس (۱۳۵۷). *الوزراء و الکتاب*. چاپ اسماعیل الصاوی. قاهره: مطبعه عبدالحمید الحنفی.
- بی نام (۱۳۶۲). *حدود العالم من المشرق الی المغرب*. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
- خضری، احمدرضا (۱۳۸۴). *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*. تهران: سمت.
- دنیل، التون (۱۳۶۷). *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: علمی فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (بی تا). *الاخبار الطوال*. تحقیق عبدالمنعم عامر. طبعه بالأوفیست. بغداد: مکتبه المثنی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). *تاریخ ایران بعد از اسلام*. تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۷۱). *تاریخ مردم ایران*. ج ۲. تهران: امیر کبیر.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۱۹ / ۱۹۹۸). *الانساب*. تحقیق عبدالله عمر البارودی. بیروت: دار صادر.

- شعبان، م.ا. (۱۳۸۶). **فراهم آمدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان**. ترجمه پروین ترکمنی آذر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۸/۱۹۹۸). **تاریخ الرسل و الملوک**. تحقیق عبدالله علی مهنا. بیروت.
- عوفی، محمدبن محمد (۱۳۶۷). **گزیده جوامع الحکایات و لوامع الروایات**. انتخاب جعفر شعار. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۶۵). **بخارا دستاورد قرون وسطی**. ترجمه محمود محمود. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۶۳). **عصر زرین فرهنگ ایران**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- فصیح خوافی (۱۳۳۹). **مجمعل فصیحی**. چاپ محمود فرخ. مشهد: باستان.
- فیاض، علی‌اکبر (۱۳۷۲). **تاریخ اسلام**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاهن، کلود (۱۳۷۲). «قبایل، شهرها و سازمان‌بندی اجتماعی» در **تاریخ ایران کمبریج**. ج ۴. گردآوری ریچارد فرای. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). **زین الاخبار (تاریخ گردیزی)**. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- گلشنی عبدالکریم (۱۳۷۰). «ابن‌ماهان» در **دایره‌المعارف بزرگ اسلامی**. ج ۴. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. صص ۵۷۳-۵۷۵.
- لسترنج، گای (۱۳۷۳). **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- متحده، روی (۱۳۷۲). «خلافت عباسیان در ایران» در **تاریخ ایران کمبریج**. ج ۴. گردآوری ریچارد فرای. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). **تاریخ گزیده**. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۲۱). **التنبيه و الاشراف**. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- _____ (۱۴۰۸/۱۹۹۸). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. بیروت: دارالفکر.

- مقدسی، احمد بن محمد (۱۴۰۸). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. تحقیق الدكتور محمد مخزوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 - میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود (۱۳۸۰). *روضه الصفا فی سیره الأنبیاء و الملوك و الخلفاء*. به کوشش جمشید کیان فر. تهران: اساطیر.
 - نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر قباوی. تلخیص محمد بن عمر بن زفر. تصحیح مدرس رضوی. تهران: توس.
 - نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۷۸). *القند فی معرفه علماء سمرقند*. تحقیق یوسف الهادی. تهران: میراث مکتوب.
 - یاقوت حموی، ابوعبدالله شهاب الدین (۱۹۹۵). *معجم البلدان*. تحقیق ووستنفلد. بیروت: دارصادر.
 - یعقوبی، احمد ابن واضح (۱۴۱۹ / ۱۹۹۹). *تاریخ یعقوبی*. تحقیق خلیل منصور. بیروت.
- Gibb, H.A.R (1970). *The Arab Conquest Of Central Asia*, New York: AMS Press.